

معجزه کلاس‌ها و کتاب‌ها



حسین نمکدوست

استاد علوم ارتباطات

هیچ وقت از یادم نمی‌برم. برای یک کودک ۱۰ ساله شخصیت فوق‌العاده شگفت انگیز ادموند دانتس که مصایب زیادی را به ناحق تحمل کرد ولی توانست بر این روحیه که انتقام دنیا را زیبا می‌کند غلبه کند، بسیار جذاب بود. ادموند دانتس به توانایی تلافی رسید اما ترجیح داد از کنش تلافی جوینانه دست بردارد. مانند تعبیری که ماندلا به کار می‌برد: «می‌بخشم

اما فراموش نمی‌کنم.» داستان «کنت مونت کریستو» برای من چنین معنایی داشت و این داستان در آن سن و سال بسیار دراماتیک و پرکشش تأثیرگذار بود. اما نقطه عطف داستان خوانی من کلاس‌های شیوه نگارش و فارسی امروز استاد فرح‌الله صبا در دانشکده علوم ارتباطات بود و مفهوم کتاب خواندن را برای من در سال ۱۳۵۵ و وقتی دانشجوی او شدم معنا کرد. استاد صبا کتاب «شازده کوچولو» را برای کلاس شیوه نگارش و «سووشون» را برای کلاس فارسی مشخص کرد و در طول کلاس کتاب‌ها را می‌خواندیم و درباره‌اش بحث می‌کردیم. او سطر به سطر این داستان‌ها را می‌خواند و درباره‌اش توضیح می‌داد و علاوه بر این فهرست بلندبالایی

از کتاب‌های داستان و شعر در اختیار ما گذاشت و به نوعی ما را تشویق و تا حدودی ملزم کرد که آنها را بخوانیم و سر کلاس‌ها درباره این کتاب‌ها بحث می‌کردیم. اینکه با فرد مسلطی مانند استاد صبا کتاب بخوانی و چم و خم و لایه‌های مختلف آن را کشف کنی معجزه‌های بود. فقط هم درباره داستان نبود. او شعر نو را روی تخته می‌نوشت و سطر به سطر درباره‌اش توضیح می‌داد و به این ترتیب جهان ادبیات را به‌صورت مانوس از نگاه روزنامه نگار برایمان مطرح کرد. آنچه در این کلاس‌ها به ما آموخت پیوند میان ادبیات و زندگی بود. ما می‌شنیدیم که ادبیات آینه زندگی، اندیشه‌ها و کنش هاست اما استاد صبا تلاش کرد به ما بیاموزد

ادبیات چگونه جهان را برای ما معنا و بازسازی می‌کند. اینکه ادبیات یعنی زندگی ما. نام نویسندگانی مانند آلبر کامو، گابریل گارسیا مارکزو کریستوفر مارلو را برای اولین بار در این کلاس شنیدم و آنقدر این مطالعه اثرگذار بود که در پایان سال فکر می‌کردیم شاعر و داستان نویس شده‌ایم. البته تنها در زمینه ادبیات این اتفاق نیفتاد. دکتر عبدالحمید ابوالحمد که استاد علوم سیاسی بود و در دانشکده ما هم تدریس می‌کرد ابتدای سال فهرستی از کتاب‌های روزآمد عالم سیاست را که زبانی نسبتاً عمومی داشت در اختیار بچه‌ها قرار می‌داد تا آنها را مطالعه کنیم. مجموعه کتاب‌های سیاست امروز که به مسائل مشخصی که در جهان بود می‌پرداخت و در

کلاس درباره کتاب‌ها صحبت می‌کردیم و پنجره‌ای به سوی موضوعات مختلف به روی ما گشوده می‌شد. کتابخوانی با استاد پروژه مهمی در دانشگاه است که به نظر من مغفول مانده است. دانشجویان اکنون در دانشگاه همزمان با استاد کتاب نمی‌خوانند در صورتی که وقتی با یک استاد مسلط همزمان کتاب می‌خوانید شروع به کشف جهان می‌کنید. معتقدم یکی از مواردی که در نظام دانشگاهی از دست دادیم همین است و مبنای قرار دادن کتاب به‌عنوان یکی از مهم‌ترین پایه‌های پیشرفت کلاس در نظام دانشگاهی ما گم شده است. کتاب رکن بی‌برو برگرد مدرسه و دانشگاه است و باید جزء لاینفک زندگی دانشجو و دانش آموز باشد اما این مفهوم کمرنگ شده است.

ستاره اسکندری در گفت‌وگو با «ایران» از معاشرتش با کتاب می‌گوید

پلی میان گذشته و آینده هستیم

محسن بوالحسنی

خبرنگار

ستاره اسکندری بازیگر سینما، تئاتر و تلویزیون اهل ایران پرونده‌ای پررویمان از بازی‌های خوب دارد، چه در سینما چه در تئاتر. او دوبار برنده جایزه بهترین بازیگر زن از جشنواره تئاتر فجر برای بازی در نمایش‌های سعادت لرزان مردمان تیره‌رور (۱۳۷۹) و هم‌هوایی (۱۳۹۳) شده است. اسکندری اولین بار سال ۱۳۷۴ در جشنواره دانشجویی برای تئاتر افسانه و پس از آن در سال ۱۳۷۶ در جشنواره تئاتر فجر برای نمایش آخرین قهرمانان زمین نامزد جایزه شد و از سال ۱۳۷۸ با نمایش «دندون طلا»، به کارگردانی داوود میرباقری، به تئاتر حرفه‌ای پیوست و کار خود را در گروه تئاتر «دی» به سرپرستی علی رفیعی و همزمان با آن، بازیگری در تلویزیون و سینما شروع کرد. آغاز کار اسکندری در سینما با بازی در فیلم حریف دل (عبدالرضا کنجی) در سال ۱۳۷۵ بود و همچنین علاوه بر کارگردانی دو تله‌تئاتر، در چندین تئاتر دیگر، از جمله نمایش خانه برنارد آل‌بابه کارگردانی علی رفیعی به‌عنوان تهیه‌کننده حضور داشته است. ستاره اسکندری در گفت‌وگو با «ایران» از معاشرتش با کتاب می‌گوید.

■ شما از چه سالی با کتاب و خواندن محشور شدید و امروز می‌دانید این اتفاق چرا و چگونه افتاد؟

من در پنج‌سالگی و پیش از دبستان رفتن، سواد داشتم و کتاب «توکلی در قفس» نیما یوشیج را خواندم و چون از همان سنین متوجه شدم که کتاب خواندن فرصت و تجربه زیست در دنیایی دیگر را به آدم می‌دهد بسیار جذبخش شدم و برایم از درس و مدرسه هم مهم‌تر بود. همین اولین برخورد‌ها بسیار مهم است و روزگار بعد آدمیزاد را شکل می‌دهد. می‌توانستم در قالب قهرمان‌های قصه‌های بسیاری قرار بگیرم که شامل طیف وسیعی از نویسندگان بزرگ مثل «م‌به‌آذین»، «صدم بهرنگی» و... می‌شد. آدم بخشی از تخیل خود را در قالب این قهرمان‌ها پیدا می‌کند و با آنها زندگی می‌کند و حتی بعداً آن قهرمان‌ها تبدیل به سیاست‌گذاری‌های ناخودآگاه و زندگی می‌شود. یعنی یک جایی مثل ماهی سیاه کوچولو با خود فکر می‌کنی که ای این راهی است که باید بروم؟ همین راهی که از راه دیگران متفاوت است؟

■ شاید به‌همین دلیل هم نظریه‌پردازان حوزه کودک معتقدند که دقیقاً شاکله بخشی عمده‌ای از انسان و آنچه با او به آینده می‌رود از همین سن کودکی شکل می‌گیرد.

بله اتفاقاً دوران کودکی من هنوز

سال‌هایی بود که ایده‌آل‌هایی وجود داشت و همه چیز سر جای خود بود و کتاب‌هایی که می‌خواندم و شخصیت‌هایشان

گفت‌وگو

به سیاست‌گذاری‌های ذهنی کسی مثل من تبدیل می‌شدند و ما را شکل می‌دادند و نگاه‌مان را تغییر می‌داد. امروز (نه در قالب ناامیدی) فضای مجازی آنقدر گسترده شده و به تبع آن، ابتذال هم زیاد شده که گویی هیچ چیزی حتی کتاب‌ها هم نمی‌توانند روی کودکان ما تأثیر واقعی داشته باشند چون همه چیز گذرا شده در صورتی که کتاب عمق داشت و تفکر.

■ آیا این‌ها می‌توانند جای کتاب را پر کنند؟

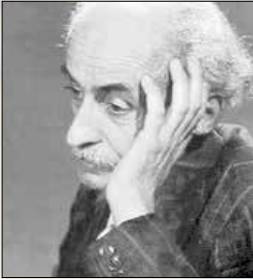
ما سال‌های آینده نخواهیم بود اما شاید روزی تاریخ نشان بدهد دوره‌ای که ما زندگی کردیم بواسطه گذرا و خلق‌الساعه بودنش، حافظه انسان را دچار تغییر و تحول کرده است. ما پر از اخبار لحظه‌ای هستیم و بیشتر هم خواهیم شد و حافظه‌مان هر روز بیش از روز قبل به حافظه آلزایمری‌ها تبدیل خواهد شد که چیزی از زمان حال به دامن نمی‌آید و فقط چنگ می‌اندازیم به چیزی در گذشته. این حجم از هیجان و زردی و ابتذال و دوره خوبی که سپری نمی‌کنیم شاید در گذر تاریخ قضاوت شود یا حتی اصلاً به خاطر نپز آورده نشود. از نظر من زمانه، یک تاریخ قلب شده و شسته شده‌ای است.

■ این به معنی بی‌تفاوت شدن کسی مثل شما نیست به جامعه‌ای است که در آن زندگی می‌کنیم؟

نه اتفاقاً به آنچه که مد نظر و نوع زیست شخصی‌ام است، پافشاری دارم اما واقعیت این است که ما تبدیل به به‌شاهده‌گرهایی شده‌ایم که تلخی این روزگار را در خود ثبت می‌کنیم و این به معنی بی‌تفاوت شدن نیست. ما ذره ذره این تلخی را، (ضمن احترام بسیار به نبض زندگی که حرکت است و شور و جریان) حس می‌کنیم.

■ به نظر شما ما چه چیزی را به نسل بعد منتقل خواهیم کرد و چه امیدی می‌توانیم به آنچه برای بعد از خودمان به ارث می‌گذاریم داشته باشیم؟

همانطور که گفتم ما در شرایط مشاهده‌گری هستیم و درست‌ترین وظیفه این است که همان چیزی که مشاهده می‌کنیم را به نسل بعد منتقل کنیم. ما نسلی بودیم که در زمان تندی به تحولات بنیادین رسیدیم. ما از تلفن‌هایی که بواسطه مرکز باید به مخاطب وصل می‌شد به روزگار تکنولوژیکالی رسیده‌ایم که می‌بینید یا روابط اجتماعی و انسانی هیچ‌وقت اینقدر دچار تغییر و تحول نشده است و همه چیز انگار با جنس دیگری اتفاق می‌افتد. در گذشته همه چیز بسیاری چیزها از بستر یک جریان یا یک موج نو شکل می‌گرفت و آرام آرام منسجم می‌شد اما امروز دیگر این‌طور نیست و انگار در یک خلأ قرار داریم. شاید مفیدترین حالتی که می‌توانیم داشته باشیم همین است که بتوانیم پلی از گذشته به آینده‌ای که نمی‌دانیم چه خواهد بود برقرار کنیم و مشاهده‌گران درستی باشیم که قدرت انتقال درستی دارند.



کتاب و اهالی اش را فراموش نکنیم

امیر زافار
کارگردان و نویسنده

هر آنچه مرتبط با کتاب و کتابخوانی است از جمله بخش‌های مهم فرهنگ به شمار می‌آید؛ از همین رو اگر خواهان بهبود شرایطمان هستیم نه

تنها ما مردم، به‌عنوان مخاطبان کتاب بلکه همه آنهايي که کاری از عهده‌شان ساخته است باید برای ارتقای وضعیت آن تلاش کنند. اما در این بین فراموش نکنیم که وظیفه اصلی به عهده مسئولان در بخش‌های مختلف است، از وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی گرفته تا آموزش و پرورش و حتی دیگر ارگان‌ها و سازمان‌هایی که

کاری از عهده‌شان ساخته است. بهبود وضعیت کتابخوانی در گرو نهادینه کردن فرهنگ مطالعه است. با این حال نمی‌توان منکر اثرگذاری برپایی روز‌هایی همچون کتابگردی شد چرا که به هر حال فرصتی برای جلب توجه بیشتر مردم به کتاب‌فروشی‌ها فراهم می‌گردد. متأسفانه انسان امروز آنقدر غرق مشکلات و مسائل مختلف شده که کمتر فرصتی برای کتابخوانی قائل می‌شود و از همین رو وظیفه همه

متولیان فرهنگی است که برای جلب توجهی دوباره به ضرورت مطالعه کاری جدی کنند. باید تلاش شود تا کتاب که چیزی نمانده به حاشیه برود دوباره جایگاهی مناسب در زندگی‌مان پیدا کند. امیدوارم کتابخوانی آنقدر در زندگی‌مان جایگاه پیدا کند که همچون کشورهای دیگر و وقتی قدیم به ایستگاه‌های مترو می‌گذاریم یا سوار اتوبوس می‌شویم ببینیم که مردم، اعم از پیر و جوان کتاب در دست مشغول مطالعه هستند.

به گمانم در کنار اقداماتی همچون برگزاری روز کتابگردی باید بیش از پیش برای نهادینه شدن فرهنگ کتابخوانی در جامعه‌مان تلاش شود که این هم کاری نیست که طی زمانی کوتاه مدت محقق شود. ای کاش مسئولان فرهنگی از همین امروز تصمیم‌گیری و برنامه‌ریزی‌های جدی در این زمینه را شروع کنند. صرف‌نظر از نیازی که به برنامه‌ریزی‌های بلند مدت سمت آن برویم اشتیاق بیشتری برای مطالعه پیدا می‌کنیم.

نشان بدهند که هنوز کتاب و اهالی اش را فراموش نکردند. بویژه حالا که در آستانه تعطیلی اجباری برای جلوگیری از گسترش بیشتر بیماری کرونا هستیم می‌توان با تهیه کتاب و سایر محصولات فرهنگی حداقل به خدومان برای کسب روحیه و گذر از مشکلات فعلی کمک کنیم. حالا بماند که دنیای کتابخوانی به گونه‌ای است که هر چه بیشتر سمت آن برویم اشتیاق بیشتری برای مطالعه پیدا می‌کنیم.

۱۲۸۵ ه.ش.

امیرزما محمود خوانساری (ناشر- کتابفروش) به نمایندگی از اهالی نشر، در نخستین مجلس شورای ملی نماینده شد



■ در دوره سلطنت ناصرالدین شاه (۱۲۷۵-۱۳۲۷):

ایجاد اولین مرکز و راسته کتاب در بازار تهران و خیابان ناصرخسرو



۱۳۱۹ ه.ش.

تأسیس کتابخانه ملی ایران



۱۳۲۰ ه.ش.

ایجاد دومین راسته کتاب و کتابفروشی در شاه‌آباد / آغاز نقل مکان ناشران و کتابفروشان از بازار به خیابان شاه‌آباد که به‌دلیل تخریب بخش غربی خیابان ناصرخسرو و ساخت وزارت دارایی انجام شد